

عنایت الله فاتحی نژاد^۱

چکیده

پس از سقوط خلافت اموی به دست سپاهیان ابومسلم خراسانی و روی کار آمدن خلافت عباسی ، پایتخت خلافت از شام به عراق منتقل شد و ایرانیان که در روی کار آمدن عباسیان و استحکام پایه های قدرت ایشان نقش عمده ای داشتند ، فرصتی یافتند تا با تکیه بر میراث فرهنگی و تمدن کهن ایرانی علاوه بر صحنه های سیاسی در زمینه های علمی ، ادبی و فرهنگی نیز استعداد و نبوغ خود را به نمایش بگذارند و طولی نکشید که به همت خاندانهای دانش پرور ایرانی که مناصب والای دستگاه خلافت را دست داشتند و با تلاش موالی ایرانی تبار که بخش قابل توجهی از جمعیت عراق آن روز را تشکیل می دادند ، نهضتی فرهنگی - ادبی در عراق شکل گرفت که در نتیجه آن تحولات عمیق و بنیادی در شعر و ادب و لغت و نحو پدید آمد و روند تالیف و ترجمه و تولید علم رو به فزونی نهاد و آثار فراوانی در زمینه های گوناگون به رشته تحریر درآمد و گر چه همه مسلمانان اعم از ایرانیان و عربها در استمرار و درخشش این نهضت علمی - ادبی مشارکت کردند ، بی تردید سهم ایرانیان به عنوان بانیان و پیشگامان ، از دیگران به مراتب بیشتر بود . پس از کوتاه شدن دست ایرانیان از صحنه های سیاسی و روی کار آمدن اتراک مراکز فرهنگی و ادبی عراق رو به افول نهاد و شهرهای مختلف ایران به عنوان خاستگاههای جدید شعر و ادب عربی رو به شکوفایی نهادند.

کلید واژه ها : خاندانهای ایرانی ، موالی ، نحو ، لغت ، شعر ، ادبیات ، فرهنگ

از اواسط سده دوم هجری تا حدود ۱۰۰ سال پس از آن تحولات علمی - فرهنگی شگرفی در عراق که در آن روزگار مرکز جهان اسلام شناخته می شد، پدید آمد که پایه و اساس شکوفایی تمدن شکوهمند اسلامی بود. در این دوره نسبتاً کوتاه که در تاریخ و فرهنگ اسلامی به عصر زرین شهرت دارد، دگرگونیها و پیشرفتهای چشمگیری در شعر و ادب و فرهنگ پدید آمد از جمله: روایتهای شفاهی در زمینه های مختلف از جمله شعر و ادب و لغت، تاریخ، علوم قرآنی، احادیث نبوی، که تا پیش از این سینه به سینه نقل می شد، گردآوری و تدوین شد که در نتیجه آن هزاران کتاب و رساله در علوم مختلف ادبی پدید آمد و بزرگترین مجموعه های شعری، ادبی، لغوی و دینی شکل گرفت. دیوانهای شاعران از عصر جاهلی گرفته تا آن روزگار به صورت مدون درآمد. احادیث نبوی پس از جمع آوری و تهذیب در قالب مجامیع بزرگ حدیثی به ظهور رسید، سیره های نبوی و کتابهای بسیاری در تفسیر، علم قرائت، لغت و تاریخ و جغرافیا تالیف شد. آثار و کتابهای بسیاری از زبانهای مختلف فارسی، یونانی و هندی به عربی ترجمه شد، مراکز علمی و فرهنگی از قبیل کتابخانه ها، رصدخانه ها و بیمارستانهای متعدد در شهرهای عراق تاسیس شد و این چنین فرهنگ و تمدنی جدید که اساس آن تعالیم مقدس اسلام بود، درخشیدن آغاز کرد و بغداد به عنوان بزرگترین مرکز علمی جهان آن روز شهرت یافت و دانش پژوهان از سراسر جهان اسلام برای فراگیری علم و دانش بدانجا سرازیر شدند. نگارنده در این نوشتار امیدوار است تا برای چند سوال که در بادی امر به ذهن خطور می کند، پاسخی مناسب بیابد: ۱. چرا این تحولات بیش از این در دوره اموی و در شام یا حجاز رخ نداد؟ ۲. چه عواملی باعث شکل گیری این تحولات شد؟ ایرانیان چه نقش و سهمی در شکوفایی این نهضت ادبی - فرهنگی داشتند؟

برای پاسخ به این سوالات نخست بهتر است کمی به عقب برگردیم و بینش و دیدگاه عربها نسبت علم و دانش و فرهنگ را در مقایسه با ایرانیان مورد بررسی قرار دهیم و سپس نگاهی به اوضاع سیاسی و اجتماعی دوره اموی بیاندازیم تا ببینیم جامعه عربی سده نخست شرایط و ظرفیت ظهور چنین تحولاتی را داشته است یا خیر:

دیدگاه عربها نسبت به علم و فرهنگ و هنر

برای بررسی دیدگاه عربها در عصر جاهلی و صدر اسلام نسبت به علم و دانش ۳ منبع در اختیار ماست: قرآن، اشعار، منابع تاریخی. تصویری که این منابع از اندیشه ها و افکار اعراب به دست می دهند، چنین است:

عربها از گذشته های دور به اقتضای شرایط زندگی بدوی و صحرانشینی و فقر مادی و فرهنگی به جنگاوری بیش از دانش و هنر و فرهنگ اهمیت می دادند و به گفته ابن خلدون از علم آموزی گریزان بودند (ص ۱۳۱). به همین سبب کسانی که در هنگام ظهور اسلام خواندن و نوشتن می دانستند ، تعدادشان بسیار اندک بود و به گفته ای از میان قبیله قریش تنها ۱۷ نفر سواد نوشتن داشتند (امین ، ۱۹۴۵ ، ۱۴۰) و به همین دلیل آثار مکتوب در میان ایشان وجود نداشت و حتی کسانی را که به نوشتن روی می آوردند ، مورد سرزنش و استهزاء قرار می دادند . چنانکه از برخی روایات برمی آید ، بسیاری از آنان و به خصوص بدویان ظاهراً نوشتن را امری ناپسند و نکوهیده می پنداشتند و حتی آن تعداد اندک از کسانی که با نگارش آشنا بودند ، از نوشتن آثار خود پرهیز می کردند . به روایت ابن قتیبه ، ذوالرمة شاعر بدوی (د. ۱۱۰ ق) از نوشتن اشعار خود واهمه داشت . زیرا به گفته او در میان عربها نوشتن ننگ به شمار می رفت (نک ، ۴۳۸/۲ ؛ صدیق ، تاریخ .. ، ۱۰۱) . حتی پس از ظهور اسلام وبا وجود تاکید فراوان قرآن کریم بر دانش اندوزی ، عربها به کسب دانش چندان اهمیت نمی دادند و علم آموزی را نشانه پستی و فرومایگی می دانستند . از همین رو به معلمان مکتبخانه ها به دیده حقارت می نگریستند و آنان را در ردیف افراد احمق و نادان قرار می دادند و شغل معلمی را نشانه حماقت می شمردند . (نک ، جاحظ ، ۲۰۹/۱) . آنان فرزندان و به خصوص زنان را از کتابت و خواندن و نوشتن برحذر می داشتند . در روایتی که صولی نقل کرده ، آمده است که اشراف عرب و بزرگان صاحب نفوذ خوش نمی داشتند که زنان را نوشتن بیاموزند و از قول ابن عباس گفته است که زنان را هرگز جایگاه والا مبخشید و آنان را از فراگیری سواد و نوشتن برحذر دارید « وَ قَدْ كَرِهَ اهلُ النّبْلِ مِنَ النَّاسِ وَ ذُو الرّأْيِ مِنْهُمْ اَنْ يُعَلِّمَ النِّسَاءَ الخَطَّ وَ جَاءَ فِيهِ النَّهْيُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّهُ قَالَ : « لَا تُسْكِنُوا النِّسَاءَ العُلّالِي وَ لَا تُعَلِّمُوهُنَّ الكِتَابَةَ » (صولی ، ۴۲) . در روایتی دیگر نیز آمده است که : « لَا تُعَلِّمُوا بَنَاتِكُمْ الكِتَابَ وَ لَا تَرَوُوهُنَّ الشَّعْرَ وَ عَلِّمُوهُنَّ الْقُرْآنَ وَ مِنَ الْقُرْآنِ سُورَةُ النُّورِ : به دخترانتان خواندن کتاب و روایت شعر بیاموزید و تنها به آنان قرآن یاد دهید و از میان سوره های قرآن سوره نور را » (جاحظ ، ۱۲۵/۲) .

اما در مقام مقایسه ، ایرانیان از این لحاظ در نقطه مقابل عربها بودند . چنانکه در بخشهایی که از کتابهای ایرانیان ، پیش از اسلام از قبیل آیین نامه و خدای نامه برجای مانده ، به وضوح پیداست که در میان ایرانیان همیشه علم و دانش و فرهنگ برتر از هر چیز دیگر بوده است و پادشاهان ، حکیمان و خردمندان ایرانی از قدیم الایام بر فراگیری علم و دانش تاکید فراوان داشته اند . در توقیعات خسرو انوشیروان که فردوسی در شاهنامه آنها را به نظم درآورده چه بسیار که از علم و فرهنگ و دانش

پژوهی سخن رفته است . در ابیات زیر که فردوسی گفتگوی انوشیروان با بزرگمهر حکیم (در منابع عربی بوذرحمهر) را به نظم در آورده ، تفکر ایرانیان در باره علم و دانش و فرهنگ و هنر به خوبی تبیین شده است :

که فرهنگ بهتر بود گر گهر؟	زدانا برسید پس دادگر
که فرهنگ باشد زگوهر فزون	چنین داد پاسخ بدو رهنمون
ز گوهر سخن گفتن آسان بود	که فرهنگ آرایش جان بود
به فرهنگ باشد روان تندرست	گهر بی هنرزار و خوارست و سست
هنرهای تن را ستودن به چیست ؟	بدو گفت : جان را زدودن به چیست ؟
اگر یاد گیری همه دربه در	بگویم کنون - گفت من سربه سر
از اندیشه دورست و دور از بدی	خرد چون یکی خلعت ایزدی است
بماند، هنر زو نباید گرفت ...	هنرمند کز خویشتن در شگفت
که ای نامور مرد فرهنگ جوی	از آن پس برسید کسری از اوی
که یابد جهاندار از او تاج و تخت ؟	بزرگی به کوشش بود گر به بخت
چنانند چون جفت یک با دگر	چنین داد پاسخ که بخت و هنر

این ابیات به روشنی بیانگر اهتمام ایرانیان به علم و فرهنگ و هنر است . حال آنکه در سراسر اشعار جاهلی و در تعلقات هفت گانه که از افتخارات عربها به شمار می رود ، حتی یک بیت در باره فضل و دانش و علم اندوزی و فرهنگ نمی توان یافت. مضمون بیشتر این اشعار اختلافات و کشمکشهای قبیله ای و جنگ و قتل و غارت و انتقامجویی و وصف بیابانها و حیوانات وحشی و فخرفروشی است . در هیچ یک از اشعار جاهلی نه تنها سخن از علم و دانش به چشم نمی خورد و از نادانی و جهل به عنوان امری نکوهیده یاد نشده است ، بلکه بر عکس گویی جهالت را چندان هم ناپسند نمی شمرده اند .

ایرانیان دانش اندوزی را امری مقدس و کسب علم و معرفت را نزدیکترین راه رسیدن به خداوند می دانسته اند . در این مورد نیز از شاهنامه شاهد می آوریم . آنجا که هرمزد از انوشیروان نزدیکترین راه رسیدن به خداوند را جويا می شود :

که از ما به یزدان که نزدیکتر	که را نزد او راه باریکتر
چنین داد پاسخ که دانش گزین	چو خواهی زپروردگار آفرین
که نادان فزونی ندارد ز خاک	به دانش پسندیده کن جان پاک

به دانش بود شاه زیبای تخت که داننده بادی و پیروز بخت

(شاهنامه ، ۳۰۴-۳۰۶)

در فرهنگ و آیین ایرانیان همیشه عدالت و دادگری اهمیت فراوان داشته است . چنانکه انوشیروان به فرزندش چنین سفارش می کند :

به هر کار فرمان مکن جز به داد که از داد باشد روان تو شاد

اما در اشعار جاهلی هیچ جا سخن از عدالت و سفارش به دادگری نیست . بر عکس توصیه به انتقام جویی ، خونریزی فراوان دیده می شود . افتخار به نژاد و نسب و همخونی در همه اشعار عربی از جاهلی گرفته تا دوره معاصر موج می زند . می دانیم که عربها از گذشته های دور همیشه به نژاد و نسب بسیار اهمیت می دادند از همین رو هر کدام برای خود شجره نامه هایی طولانی می ساختند و گاه نسب خود را تا فرزندان نوح بر می شمردند که البته همه ساختگی و غیر واقعی بود . مساله همخونی و خویشاوندی برایشان بسیار مهم بود و اگر کسی از خویشاوندانشان به قتل می رسید ، به هر شیوه ای متوسل می شدند تا انتقام خون او را بگیرند از این رو کینه توزی و انتقام جویی در میان قبایل عرب بسیار شایع بود و شعارشان این بود : أَنْصِرَ أَخَاكَ أَمَا ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا : به یاری برادرت (همخونت) برخیز چه ظالم باشد و چه مظلوم . آنان معتقد بودند که هر گاه کسی کشته شود ، روح وی که تشنه خون قاتل است ، به شکل جغدی در می آید و مدام روی قبر وی ناله می کند : « اِسْقُونِي اِسْقُونِي : سیرابم کنید ، سیرابم کنید » . و تا انتقام خون وی گرفته نشود ، روح مقتول همچنان عذاب می کشد (ابشیهی ، ۱۷۶/۲) . حال آنکه ایرانیان نژاد و نسب را وقتی ارزشمند می شمردند که با دانش و بخشش و عدالت توأم باشد . چنانکه فردوسی سخن بوذرجمهر را در این باره چنین منظوم ساخته است :

اگر بخشش و دانش و رسم و داد خردمند گردآورد با نژاد
بزرگی و افزونی و راستی همی گیرد از خوی بد کاستی

(فردوسی ، چاپ مسکو ، ۱۳۵-۱۳۶)

عربها پس از ظهور اسلام همچنان جنگاوری را بر علم و دانش ترجیح می دادند و رساله های بسیاری که در سده ۳ و ۴ ق با عنوان برتری شمشیر بر قلم از سوی نویسندگان عرب به نگارش در آمده خود شاهد این مدعا است . جهشیاری در کتاب *الوزراء و الكتاب* می گوید : « لَمْ تَزَلِ الْعَرَبُ تُفَضِّلُ السِّيفَ عَلَى الْقَلَمِ : همچنان عربها شمشیر را بر قلم ترجیح می دهند » . این مضمون در شعر

شاعران دوره اموی نیز به چشم می خورد. سلیط بن جریر شاعر عصر اموی در تحقیر ایرانیان می گوید :

« جَهَابِدَةٌ وَ كِتَابًا وَ لَيْسُوا - بِفِرْسَانَ الْكَرِيمَةَ وَ الطَّعَانَ (جهشیاری ، ۲۸)

« اینان (ایرانیان) گروهی کاتب و دیوان سالارند نه مردان شمشیر و میدان جنگ »

بر اساس همین بینش عربها به هنگام فتوحات کتابها و کتابخانه ها و به طور کلی ارکان فرهنگی ایران را نابود کردند. ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود می گوید : هنگامی که عربها به ایران حمله کردند ، سعد بن ابی وقاص در نامه ای به خلیفه دوم عمر بن خطاب نوشت که کتابها و دست نوشته های بسیاری از ایرانیان به دست ما افتاده است و با آنها چه باید کرد ؟ عمر به او پیغام داد که اگر آنچه در این کتابها است بر طریق صواب و هدایت است که مسلمانان را به آن نیازی نیست چون آنان قرآن را دارند و اگر بر طریق گمراهی است که باید نابود شوند و این چنین عربها همه آن کتابها را به آب انداختند و یا در آتش سوزاندند و بدین سبب علوم و دانشهای ایرانیان نابود شد و به دست ما نرسید « (ابن خلدون ، مقدمه ، ۳۰۹) .

جرجی زیدان نویسنده مشهور مصری در کتاب تاریخ تمدن اسلامی خود ، می گوید : « برخی مورخان از روی تعصب و با اصرار بر آنند تا نابودی کتابها به وسیله عربها را انکار کنند ، اما با تایید مورخانی چون ابن خلدون ، ابوالفرج ملطی ، مقریزی و دیگران و نیز دلایل بسیار دیگر من اعتقاد دارم که موضوع نابودی کتابها توسط عربها اتفاق افتاده است ... عربها در عصر فتوحات با این اعتقاد که هر نوشته ای به جز قرآن زیان آور و بی فایده است ، تمام کتابهای را که در کتابخانه های اسکندریه و جندی شاپور و دیگر شهرها یافتند ، نابود کردند « (۳ / ۴۰۳ - ۴۰۴ ؛ شفا ، ۲۱ - ۲۲) .

ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود می گوید : «عربها زمانی که با پیروزی بر ایرانیان و رومیان آنان را زیر سلطه خود درآوردند ، از فرهنگ شهرنشینی و تمدن به دور بودند ... چنانکه وقتی در خزاین پادشاهان ایران کافور پیدا کردند ، آن را به جای نمک بر غذای خود می پاشیدند (ابن خلدون ، مقدمه ، ۱۰۴ ؛ نیز نک ، بلاذری ، فتوح ، ۲۶۴) . آنان علوم و فنون را از دانشمندان و صنعتگران (ایرانی) آموختند و آداب غذا خوردن و لباس پوشیدن ، معماری و موسیقی و ... و فرهنگ شهرنشینی را از ایرانیان به ارث بردند « (ابن خلدون ، ۹۳ ، ۲۴۶) . وی در جایی دیگر می افزاید : « إِنَّ الْعَرَبَ لَمْ يَكُونُوا أَهْلَ كِتَابٍ وَ لَا عِلْمٍ إِنَّمَا غَلَبَتْ عَلَيْهِمُ الْبِدَاوَةُ وَ الْأَمِيَّةُ : عربها نه اهل کتاب بودند و نه اهل دانش اندوزی و روحیه بیابانی و جهل و بیسوادی بر آنان غالب بود « (مقدمه ، ۲۷۰) .

با روی کار آمدن امویان که در پی احیای سنت های جاهلی بودند، تغییری در این بینش و تفکر ایجاد نشد. در هیچیک از منابع نشانه ای از توجه خلفا و امیران اموی به علم و دانش و تشویق دانشمندان به تالیف آثار یا برپایی مجالس شعر و ادب و مناظرات علمی آنگونه که از اواسط سده دوم به بعد رواج یافت، به چشم نمی خورد. مجالسی که در دربار خلفا و بارگاه امیران برپا می شد، بیشتر به منظور سرگرمی و عیش و عشرت و شادکامی بود. خلفای اموی و کارگزاران آنان به هیچ روی دغدغه اسلام و نشر تعالیم دینی نداشتند و در حقیقت آیینی را که اسلام به ارمغان آورده بود و انقلابی را اساس و پایه های آن علم و دانش و فرهنگ و عدالت و دادگری تشکیل می داد، به انحراف کشاندند. آنان در ظاهر اسلام آورده بودند، اما در باطن همچون جدشان ابوسفیان همواره در آرزوی بازگشت به باورها و آیین های کهن جاهلی و آداب و رسوم اجداد خود بودند و سر آن داشتند که سنتهای جاهلی را که اسلام به مخالفت با آنها برخاسته بود، از نو زنده کنند (نک ابن سلام، ۱۳۵).

روایات بسیاری در منابع کهن نقل شده که حاکی از نه تنها بی اعتنائی بلکه کینه و دشمنی بنی امیه با اسلام و قرآن است. چنانکه در گزارشی آمده است: ولید که به میگزاری شهره بود، یک بار قرآن را گشود و چون آیه «وَأَخْبَأ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» را خواند، آن کنار انداخت و با تیر زد. سپس خطاب به قرآن چنین سرود:

تَهْدِدُنِي بِجَبَّارٍ عَنِيدٍ فَهَا أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ

إِذَا مَا جِئْتُ رَبِّكَ يَوْمَ حَشْرِ قُقُلٍ: يَا رَبِّ مَزَقْنِي الْوَلِيدُ

« مرا به جباریت و سرسختی خداوند تهدید می کنی. هان [بدان که] آن

« جبارِ عنید» خود من هستم. در روز محشر چون بر پروردگارت وارد

شدم، بگو که ولید مرا پاره پاره کرد» (جواد علی، ۱۷ / ۲۸۵).

همچنین در برخی روایات آمده است: ولید که به انواع بی بند و باری و تباهی اخلاقی آلوده بود، با بی شرمی و گستاخی هوس آن داشت که از باب تنوع طلبی بر روی کعبه جایگاهی بسازد و در آنجا به شراب بنشیند (طبری، ۲۸۰/۷؛ یعقوبی، ۷۳؛ هداره، ۶۳). بر همین اساس برخی مفسران «شجره ملعونه» در قرآن (اسراء، ۶۰/۱۷) را بر بنی امیه منطبق دانسته اند (نک طبرسی، ۷۵/۶). تردیدی نیست که امویان در واقع اسلام را بهانه ای برای اغراض سیاسی خود و سرکوب مخالفان و به ویژه موالی ایرانی که دل در گرو علی بن ابی طالب داشتند، قرار داده بودند. آنان پایه های خلافت خود را

با تکیه بر تعصبات نژادی، روابط قبیله ای، سلطه نظامی و قتل و خشونت و بی رحمی حفظ می کردند.

از سوی دیگر خلفای اموی و فرماندهان آنان در این دوره یا بیشتر سرگرم فرونشاندن آتش شورشهای متعددی بودند که هر روز در گوشه ای از قلمرو اسلام علیه آنان بر افروخته می شد و یا به طمع کسب غنایم در شمال افریقا و اندلس و بخشهایی از شمال ایران و ماوراء النهر به لشگرکشی و کشورگشایی مشغول بودند. بنابراین در سده نخست نه تفکر حاکم بر جامعه با پیشرفت علمی و دانش اندوزی و توسعه فرهنگی سازگاری داشت و نه شرایط لازم برای چنین امری مهیا بود.

تحولات سیاسی و اجتماعی سده ۲ ق:

نژادپرستی، فساد و تباهی اخلاقی و ظلم و ستم امویان و دشمنی و کینه توزی آنان نسبت به اهل بیت (ع) بسیاری از مسلمانان را خشمگین و برآشفته ساخت و به شورش و قیام علیه امویان برانگیخت. مشهورترین این قیامها که منجر به سقوط خلافت اموی شد، قیام ابومسلم خراسانی بود که از خراسان آغاز شد. نخست به همت ابومسلم و یاری ایرانیان و داعیان عباسی شبکه ای بسیار پنهانی به قصد به زیر کشیدن امویان و احیای دین اسلام و برپایی حکومتی براساس کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و رهبری پیشوایی از خاندان رسول الله «الرضا من آل رسول الله» تشکیل شد و خراسان به کانونی بر ضد امویان مبدل گردید. سرانجام در سال ۱۳۲ق با ابوالعباس سفاح که به عباس عمومی پیامبر نسب می برد، بیعت شد و اندکی بعد با تصرف شام پایتخت خلافت اموی به دست سپاهیان خراسان سقوط کرد و مروان آخرین خلیفه اموی به در ذیحجه ۱۳۲ق به قتل رسید (ابوحنیفه دینوری، ۳۷۰؛ بلاذری، ۳۲۲-۳۲۳؛ طبری، ۴۴۲/۷).

با روی کار آمدن عباسیان پایتخت خلافت از شام به انبار در عراق منتقل شد و سپس بغداد که در دوران ساسانی از پادگانهای نظامی ایرانیان به شمار می رفت، به عنوان مرکز خلافت عباسی برگزیده شد و از آن پس تاریخ پرفراز و نشیب خود را آغاز کرد. تحولات سیاسی و اجتماعی که در این دوره پدید آمد زمینه را برای تحولات فرهنگی آماده ساخت: درگیریها و کشمکشها فرقه ای و مذهبی و نیز شورشهایی که علیه حکام در گوشه و کنار قلمرو اسلامی در سده نخست هر روز از نقطه ای سر برمی کشید همچون قیام شیعیان، زبیریان و خوارج رو به افول نهاده بود. با یکسره شدن کار فتوحات اسلامی در شمال ایران و ماوراء النهر و شمال افریقا و اندلس لشگرکشیها و جنگ افروزیها تا حدود زیادی پایان یافته و آرامش نسبی، ثبات و استقرار سیاسی به کشورهای اسلامی بازگشته بود. همه

اینها از یک سو و بیرون آمدن سطله سیاسی از دست حاکمان اموی و افتادن امور خلافت به دست خاندانهای سیاستمدار و دانش دوست ایرانی از سوی دیگر راه را برای تحولات علمی و رونق علوم و دانشهای مختلف هموار ساخته بود.

عباسیان که خلافت خود را مرهون و مدیون ایرانیان بودند، از خاندانهای ایرانی که با فرهنگ و تمدن کهن ایران و شیوه مملکت داری پادشاهان ایرانی آشنا بودند، برای اداره امور خلافت بهره فراوان جستند و وزیران، کارگزاران، امیران عالی رتبه و دبیران و دیوانساران را از میان ایشان برگزیدند. برمکیان از مهمترین خاندانهای ایرانی بودند که علاوه بر سیاست و اداره امور خلافت نقش ارزنده ای در تاسیس مراکز علمی و فرهنگی و پیشرفت علوم و ارتقای جایگاه علمی و ادبی بغداد داشتند: خالد بن برمک از داعیان عباسی بود که ابراهیم امام را یاری فراوان داد و با پیروزی دعوت و روی کار آمدن ابوالعباس سفاح ریاست دیوان خراج را بر عهده گرفت (نک، ابن اثیر، ۴۴۵/۵) و در دوره خلافت منصور به وزارت گماشته شد (نک ابن خلکان، ۴۱۵/۲، ۲۲۰/۶؛ ابن اثیر، ۱۵/۶). از آن پس دوران درخشش خاندان برمکی آغاز شد و دیگر افرادی از این خاندان همچون یحیی بن خالد، فضل بن یحیی برمکی و جعفر بن یحیی برمکی از آغاز خلافت عباسی تا دوران خلافت هارون الرشید نزدیک به نیم قرن به عنوان وزیران، امیران و دیوانسالاران سررشته امور را به دست گرفته و علاوه بر سیاست در عرصه های علمی و فرهنگی منشأ خدمات فراوان شدند.

یحیی بن خالد برمکی که از او به عنوان بنیانگذار دار الحکمه یاد می شود، در دوران خلافت مهدی عباسی جایگاهی نسبتاً والا داشت و در دربار خلافت مربی و آموزگار هارون بود و به وی ادب و فنون مملکت داری می آموخت (ابن خلکان، ۲۲۱/۶). از همین رو هارون الرشید برای وی احترام خاصی قائل بود و چون به خلافت رسید یحیی را منزلتی والا بخشید و او را عهده دار منصب وزارت کرد. وی چندان مورد اعتماد بود که خلیفه همه امور خلافت را به او واگذاشته بود (ابن اثیر، ۱۰۶/۶، جهشیاری، ۱۷۷). یحیی که سیاستمداری هوشمند و با کفایت بود با فراست و سیاست مدبرانه خود دیوانها را سروسامان بخشید و دستگاههای اجرایی و اداری را به نظام آورد و اقتدار خلافت عباسی را به اوج رسانید. وی علاوه بر سیاست توجه خاصی به شعر و ادب داشت و شاعران و ادیبان را با پادشاهای کلان می نواخت. چنانکه با حمایت وی ابان بن عبدالحمید لاحقی کلیله و دمنه را به صورت منظوم به عربی ترجمه کرد (ابن ندیم، ۱۳۲؛ ابن معتر، ۲۴۱). همچنین وی انجمنی ادبی به نام دیوان الشعراء تشکیل داد و ابان بن عبدالحمید را به ریاست آن گماشت. هدف از تشکیل این دیوان رشد و شکوفایی شعر و ادب و حمایت و تشویق شاعران و معرفی بهترین اشعار بود. در

مجالس و مراسمی که در این انجمن برپا می شد، شاعران با عرضه سروده های خود به رقابت می پرداختند و پس از ارزیابی همه سروده ها، برترین اشعار و بهترین شاعران برگزیده می شدند و جوایز ارزشمندی به آنان تعلق می گرفت (نک، حصری، ۱۰۷۲/۲؛ سجادی، ۵/۱۲). بنا به برخی گزارشها وی سنگ بنای کتابخانه ای بزرگ را گذاشت که بعداً به تقلید از کتابخانه های دوره ساسانی بیت الحکمه یا دار الحکمه نام گرفت و علاوه بر اینکه مرکزی برای ترجمه آثار پهلوی به عربی بود، نقش بسزایی در پیشرفت علوم مختلف و پرورش دانشمندان در رشته های گوناگون داشت (نک، ابن ندیم، ۳۲۷؛ سجادی، ۱۴/۱۲).

فضل فرزند یحیی برمکی در حرم خلیفه پرورش یافت و به گفته ابن خلکان (۲۷/۴) مادرش زبیده هارون را شیر داد و خیزران (مادر هارون) فضل را. از این رو وی و هارون الرشید، برادران رضاعی محسوب می شدند. مروان بن ابی حفصه شاعر عصر عباسی در یکی از قصاید خود که در مدح فضل سروده به این امر اشاره کرده، می گوید: «كَفَى لَكَ فَضلاً أَنْ أَفْضَلَ حُرَّةً غَدَتَكَ بِبَدِيٍّ وَ الْخَلِيفَةَ وَاحِدٍ» همین فضیلت ترا کافی است که مادر خلیفه و برترین زن نژاده ترا و خلیفه را شیر داده است» (نیز نک، ابن اثیر ۵۸۵/۵ - ۵۸۶). به روایت منابع هارون الرشید همواره فضل را برادر و یحیی برمکی را پدر خطاب می کرد. از این رو چون فضل را به وزارت برداشت در اداره امور به او اختیار تام داد و تربیت فرزندش امین را به عهده او نهاد (ابن خلکان ۲۷/۴ - ۲۸). همانگونه که ملاحظه می شود نخستین خلفای عباسی تربیت شده دست ایرانیان بودند و نزد آنان با فرهنگ و تمدن کهن ایران از طریق آثار ترجمه شده از پهلوی آشنا شدند و شیوه مملکت داری و آیین کشورداری را از آنان آموختند. در روایتی آمده است که مأمون دستور داد آموزگاران به فرزندش واثق در کنار قرآن، عهد اردشیر بیاموزند و از او بخواهند کلیله و دمنه را حفظ کند (مبرد، الفاضل، ۶). از همین رو این چند خلیفه بر خلاف پیشینیان خود تا اندازه ای اهل دانش و فرهنگ بودند، در مجالس علمی و شعر و ادب شرکت می کردند و شاعران و ادیبان و نویسندگان را با پادشاهای خود می نواختند.

پادشاهایی که خاندانهای ایرانی و به تقلید از آنان خلفا در این دوره به دانشمندان و نویسندگان می بخشیدند یکی از عوامل پیشرفت و شکوفایی علوم مختلف در اوایل عصر عباسی است. در منابع کهن به نمونه های فراوانی از تشویق دانش پژوهان و دانشمندان برمی خوریم به عنوان مثال نصر بن شمیل از دانشمندان ایرانی تبار تنها به خاطر حل چند مشکل لغوی از فضل بن سهل ۳۰ هزار درهم و از مامون ۵۰ هزار درهم پادشاه گرفت (نک: یاقوت، ادبا، ۲۴۲/۱۹ - ۲۴۳). هارون الرشید ۱۰۰ هزار درهم و جعفر برمکی ۵۰۰ هزار درهم به اصمعی بخشید (قفطی، ۱۹۵۰، ۱۹۹/۲). ابوالحسن علی

بن محمد بن فرات در آخرین دوره وزارتش ۲۰ هزار درهم مقرری برای محدثان برقرار کرد (یاقوت ، ۲۴۱/۳). گشاده دستی خاندانهای ایرانی و خلفای عباسی که تحت تاثیر آنان بودند ، باعث شد دانشمندان و دانش پژوهان بسیاری از سراسر جهان اسلام روانه بغداد شوند و به امید برخورداری از اینگونه پاداشها همه توان خود را در راه دانش اندوزی به کار گیرند .

یکی دیگر از اقدامات خاندانهای ایرانی که در تحولات علمی نقش بسزایی داشت ، پایه گذاری نهضت ترجمه بود که به همت آنان کتابهای بسیاری در علوم مختلف از پهلوی ، یونانی ، هندی ، سریانی به عربی ترجمه شد . مترجمان بزرگی همچون عمر بن فرخان ، یوحنا بن ماسویه ، حنین بن اسحاق ، ثابت بن قره که آثاری ارزشمندی را در ریاضیات ، پزشکی و نجوم به عربی ترجمه کردند ، همه از حمایت خاندانهای ایرانی برخوردار بودند (نک ، ابن ندیم ، ۳۰۵ ، ۳۶۰ ؛ بیرونی ، الآثار ، ۱۴۲؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی ، ۱۰ / ۶۶۵ به بعد ؛ نیز نک ادامه مقاله) . ابان بن عبدالحمید لاحقی (د. حدود ۲۰۰ق) شاعر ایرانی تبار کللیه و دمنه را که بیشتر توسط ابن مقفع به عربی ترجمه شده بود ، برای یحیی برمکی در ۱۴۰۰ بیت به نظم درآورد که به پاس این خدمت ۱۰ هزار دینار از یحیی و ۵ هزار دینار از فضل پاداش گرفت (ابن معتز ، ۲۴۱). وی پس از کللیه و دمنه آثار بسیار دیگری که از پهلوی به عربی برگردانده شده بود ، از جمله کتاب سندیباد ، کتاب مزدک ، سیره اردشیر و سیره انوشیروان همه را به نظم درآورد (ابن ندیم ، ۱۳۲).

علاوه بر خاندانهای ایرانی بخشی از جمعیت عراق را موالی ایرانی تشکیل می دادند که به گفته ابوحنیفه دینوری ۲۰ هزار تن از آنان تنها در کوفه زندگی می کردند (۱۹۶۰ ، ص ۲۸۸) که با احتساب زنان و فرزندان ایشان می توان گمان کرد جمعیت ایرانیان در کوفه بالغ بر ۶۰-۷۰ هزار تن بوده است . در شهرهای بغداد و بصره نیز تعداد بسیاری از موالی ایرانی زندگی می کرده اند. این طبقه فرودست اجتماع که در دوره اموی از حداقل حقوق اجتماعی خود محروم بودند ، با ظهور دعوت عباسی مشتاقانه به یاری ابومسلم خراسانی برخاستند و در پیروزی دعوت عباسی نقش موثری داشتند . با روی کار آمدن خاندانهای ایرانی و کاهش تبعیضات نژادی و رفع ظلم و ستمی که عربها در دوره بنی امیه نسبت به ایرانیان روا می داشتند ، موالی ایرانی فرصتی یافتند تا استعداد و نبوغ خود را با الهام از اندیشه های اجداد ایرانی خود در تمام زمینه های علمی به نمایش گذارند. آنان که پیش از این از همه حقوق خود محروم بودند ، به تحصیل علم و دانش روی آوردند و در صحنه های علمی و فرهنگی زندگی جدیدی را تجربه کردند و طولی نکشید که بسیاری از آنان در علوم مختلف آن

روزگار از شعر و ادب و لغت گرفته تا تاریخ و جغرافیا و فقه و حدیث سرآمد دانشمندان روزگار خود شدند و در پایه گذاری و اعتلای فرهنگ اسلامی و غنا بخشیدن به آن نقش بسزایی داشتند .

در سده های ۲ و ۳ تقریباً هیچ دانشی نیست که موالی ایرانی در آن سهمی به سزا نداشته باشند. به گفته ابن خلدون دانشهای گوناگون از قبیل فقه ، حدیث ، نحو، کلام و تفسیر قرآن و تدوین روایتهای ادبی و دینی ، به دست ایرانیان که از تمدنی دیرینه و استوار برخوردار بودند به شکوفایی رسید (نک ، ابن خلدون ، مقدمه ، ۵۴۴/۱). علم نحو یا دستور زبان عربی به دست ایرانیان و در راس آنان سیبویه شیرازی پایه ریزی شد .وی در *الکتاب اصول و قواعد نحو عربی* را پایه ریزی کرد و مکتب نحوی بصره را بنیان نهاد .آراء و نظریات وی در تدوین قواعد دستور زبان عربی چندان محکم و استوار بود که تا قرنهای نویان نتوانستند جز شرح *الکتاب* چیز جدیدی بر نحو عربی بیفزایند . دیگر نویان ایرانی چون کسایی ، فراء ، ابوعلی فارسی و زجاج در ادامه کار سیبویه با شرح و تبیین نظریات وی دستور زبان عربی را به اوج شکوفایی خود رسانیدند و با تالیف صدها رساله و کتاب در مباحث نحوی و زبان شناسی دست مایه گرانبهایی برای نویان و دانشمندان سده های بعد به یادگار گذاشتند . با نگاهی به *الفهرست* این ندیم نقش ایرانیان در تکامل علم نحو به خوبی روشن می شود . علم لغت نیز نخستین بار توسط خلیل بن احمد مولف نخستین لغت نامه عربی به نام *العین* که به گفته ای اجدادش از خراسان بوده اند ، پایه ریزی شد و به دست کسانی چون ابن سکیت اهوازی و ابوعبیده و ابوعمر و شیبانی و ازهری که اصالتاً ایرانی بودند ، تکامل یافت .

در فقه ، ابوحنیفه نعمان بن ثابت (د ۱۵۰ق) از فقیهان معروف و پیشوای مذهب حنفی است که گفته اند پدرش را در زمره اسیران ایرانی به کوفه بردند . جد وی از دهقانان بزرگ ایرانی بود که به روایتی در روزگار خلافت امیرالمومنین علی (ع) به خدمت آن حضرت رسید. در این روایت آمده است که وی به همراه تعداد دیگری از دهقانان ایرانی هدیه ای به مناسبت عید نوروز به خدمت آن حضرت در کوفه برد و ایشان خطاب به وی فرمودند : « نیروزنا کل یوم » (ابن خلکان ، ۳۹/۵ ، خطیب بغدادی ، ۳۲۶/۱۳) . ابوحنیفه مذهب حنفی را بنیان نهاد و با تالیف *الفقه الاکبر* مکتب اعتقادی و فقهی جدیدی را پایه ریزی کرد . در قرائت قرآن از میان قاریان هفت گانه ، به جز ابن عامر ۶ تن دیگر همه ایرانی اند ، از جمله نافع بن عبدالرحمان که اصل وی از اصفهان است (خلیفه بن خیاط ، ۱۶۲/۱) . برخی ابوعمر و بن علاء از دیگر قرآء سبع را نیز ایرانی و خاندان وی را از کازرون فارس دانسته اند (نک ، ابن جزری ، ۲۸۹/۱ ؛ قس ، پاکتچی ، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی* ، ۶۴/۶) . اما به روایت اصمعی ، وی اصفهانی الاصل بوده و خود گفته است « *أصلی من*

اصفهان» (ابن ندیم، ۴۲). اعمش، حماد بن ابی سلیمان و عبدالرحمان ابوجبله ازدیگر قاریان و فقیهان معروف نیز ایرانی بوده اند (خلیفه بن خیاط، ۱۶۲/۱). همچنین بزرگترین مجموعه های احادیث پیامبر (ص) به نام «صحاح» و «سنن» را علمای ایرانی فراهم آوردند (ابجدالعلوم، ۲۲۸/۲): مانند صحیح بخاری از محمد بن اسماعیل بخاری (۲۵۶ق)، الجامع الصحیح یا صحیح مسلم از مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری (۲۶۱ق)، السنن تالیف سلیمان بن اشعث سیستانی (۲۷۵ق)، الجامع الصحیح معروف به صحیح ترمذی از محمد بن عیسی ترمذی (۲۷۹ق)، سنن نسایی از احمد بن علی نسایی (۳۰۳ق)، السنن تالیف محمد بن یزید بن ماجه قرظینی (د. ۲۷۳ق). به علاوه کتابهای معتبر شیعه نیز مانند اصول کافی از محمد بن یعقوب کلینی (د ۳۲۸ق)، من لا یحضره الفقیه از ابن بابویه (د ۳۸۱ق) و الاستبصار از شیخ طوسی همه به دست علمای ایرانی تالیف شده است.

نهضت گردآوری و تدوین روایتهای شفاهی که منجر به ظهور نخستین آثار مکتوب در شعر و ادب و لغت و تاریخ شد، توسط راویان ایرانی تبار همچون ابو عبیده معمر بن مثنی، حماد راویه، خلف احمر، ابوزید انصاری و ابن سکیت شکل گرفت. به همت آنان دواوین شاعران جاهلی، خطبه های خطیبان معروف و روایتهای مربوط به تاریخ کهن عربها و جنگهای قبیله ای پیش از اسلام که به اخبار و ایام العرب شهرت داشت، همه گردآوری و تدوین شد. این روایات دست مایه اصلی نویسندگان درتالیف هزاران کتاب و رساله بود که بعدها به نگارش درآمد. در زمینه تاریخ و جغرافیا ابن طیفور (د ۲۸۰ق)، ابوحنیفه دینوری (د ۲۸۲ق) مؤلف اخبار الطوال، اصطخری، ابن رسته بلخی (د ۲۹۰ق)، بلاذری، ابن خردادبه، محمد بن جریر طبری (د ۳۱۰) که آثار آنان از معتبرترین منابع تاریخی و جغرافیایی بشمار می رود، همه دانشمندی ایرانی اند. همچنین ادیبان برجسته همچون ابن قتیبه دینوری (د ۲۷۶ق) که آثارش بویژه عیون الاخبار آمیخته ای از فرهنگ ایرانی - عربی است، را نباید از یاد برد. از میان شاعران ایرانی نژاد در این دوره بشار بن برد (۱۶۷ق) و ابونواس (۱۹۸ق) از همه مشهورترند. آن دو، شیوه سنتی و کهن شعر عرب را که به تقلید از شاعران جاهلی با گریه بر منازل متروک معشوق فرضی آغاز می شد، رها ساخته و به مضامین و شیوه های نو و انتخاب اوزان سبک روی آوردند و با ابداع و نوآوریهای خود، شعر عربی را با مقتضیات روز هماهنگ ساخته، طرحی نو در شعر عربی درافکندند و مکتب جدیدی به نام نوخاستگان (محدثون) پایه ریزی کردند. بشار و ابونواس مانند دیگر آزاد اندیشان ایرانی افکار شعوبی داشتند و همواره به نژاد ایرانی خود می بالیدند. آنان در محافل و مجالس خاص خود از شعر و ادب و فرهنگ

آزادانه سخن می گفتند و اندیشه های ایرانی را در قالب شعر عربی عرضه می کردند (دایره المعارف بزرگ اسلامی، مقاله بشار بن برد؛ ویت، ۸۶؛ گیب، ۶۰-۶۱) از این رو هر دو در انتقال فرهنگ ایرانی و آشنا ساختن عربها با تمدن ایرانی نقش بسزایی داشتند.

نگارش عربی و به ویژه نثر دیوانی نیز توسط دبیران ایرانی و در رأس آنان عبدالحمید کاتب (مقتول به سال ۱۳۲ق) پایه ریزی شد^۱ و به دست ابن مقفع، سهل بن هارون و سپس امثال ابن عمید، ابوحیان توحیدی، بدیع الزمان همدانی (بنیانگذار فن مقامه نویسی)، ابوبکر خوارزمی، ثعالبی و حریری به کمال رسید. امروزه در کتابهای تاریخ ادبیات عرب از رسائل عبدالحمید و آثار ابن مقفع همچون *کلیله و دمنه* و *الادب الکبیر* و *الادب الصغیر* به عنوان نخستین نمونه های نثر عربی یاد می شود. جاحظ که خود از برجسته ترین چهره های ادب عربی در سده ۳ق به شمار می آید، ضمن تجلیل از عبدالحمید و ابن مقفع و تمجید از شیوه نویسی که در نثر عربی پدید آوردند، می گوید که سبکی جز سبک آن دو درخور ستایش نیست (*البیان و التبیین*، ۱/۱۳۷). موسیقی عربی نیز توسط موسیقی دانان و آوازه خوانان و آهنگسازانی چون سائب خاثر و ابن محرز که از موالی ایرانی بودند رو به شکوفایی نهاد و به دست کسانی چون اسحاق و ابراهیم موصلی به کمال رسید (ابوالفرج اصفهانی، ۱۶۹/۵، ۲۷۸). در کنار همه اینها، در این دوره گروهی از پزشکان، منجمان و دانشمندان مدرسه جندی شاپور اهواز به دعوت برمکیان به بغداد منتقل شدند که خدمات آنان باعث پیشرفتهای شگرفی در طب، ستاره شناسی و علوم ریاضی شد و در این میان خاندان بختیشوع از شهرت بسیار برخوردارند. بنا به آنچه گفته شد، عجیب نیست که ابن خلدون ضمن ستایش از تلاشهای ایرانیان در پیشرفت علوم مختلف، اعتراف می کند که تمام دانشها و علوم اسلامی به دست ایرانیان و موالی ایرانی گسترش یافته، چه آنان از تمدتی درخشانتر و راسختر برخوردار بودند و گفته پیامبر (ص) مصداق پیدا کرد که فرمود اگر علم و دانش در دل آسمانها نهفته باشد گروهی از ایرانیان، بر آن دست خواهند یافت: *لَوْ تَعَلَّقَ الْعِلْمُ بِأَكْنَافِ السَّمَاءِ لَنَالَهُ قَوْمٌ مِّنْ أَهْلِ فَارَسٍ* (ابن خلدون، ۱/۵۴۴).

در زمینه ترجمه، نیز - چنانکه پیشتر اشاره شد - ایرانیان بزرگترین خدمت فرهنگی و ادبی را به زبان، فرهنگ و ادبیات تازی کردند و بی تردید مترجمان ایرانی با برگرداندن آثار بسیاری از پهلوی به عربی، بیشترین سهم را در پیشرفت و شکوفایی زبان و فرهنگ عربی و آشنا ساختن تازیان با

۱. این روایت مشهور است که: «بُدِّتِ الْكِتَابَةُ بِعَبْدِالْحَمِيدِ وَخُتِمَتْ بِابْنِ الْعَمِيدِ»: کتابت [عربی] با عبدالحمید آغاز شد و با ابن عمید به سرانجام رسید (ثعالبی، ۱۸۳/۳).

تمدن و فرهنگ ایرانی دارند. ابن مقفع از نخستین و بزرگترین مترجمان آثار پهلوی است که به گفته منابع در زادگاهش فیروزآباد فارس با زبان پهلوی و ادب و فرهنگ کهن ایران به خوبی آشنا شد. سپس به بصره رفت و پس از فراگیری زبان و ادبیات عربی به شغل دبیری مشغول شد (جهشیاری، ۷۵). وی آثار بسیاری از پهلوی به عربی ترجمه کرد که از مهمترین آنها *کليلة و دمنه* است. وی با ترجمه آثار پهلوی باعث انتقال فرهنگ ایرانی به سرزمینهای عربی و آشنایی عربها با فرهنگ و تمدن ایران شد و ترجمه های وی تا قرنهای از منابع عمده دانشمندان و به ویژه مورخان مسلمان بود که در تالیفات خود از آنها بسیار بهره مند شدند. وی علاوه بر *کليلة و دمنه* آثار دیگری نیز از پهلوی به عربی ترجمه کرده که مهمترین آنها عبارت است از: ۱. *التاج فی سیره انوشیروان* که اصل پهلوی آن تالیف انوشیروان بوده و در آن به شرح وقایع روزگار خود پرداخته است. ابن قتیبه بخشهایی از ترجمه عربی این کتاب را در *عیون الاخبار آورده* است. ۲. *آیین نامه* که بخشهایی از آن را در *عیون الاخبار و نهایه الارب فی اخبار الفرس و العرب* (مجهول المؤلف) می توان یافت. ۳. کتاب *مزدک با مردک* که به گفته زنده یاد زریاب خوبی ارتباطی به آیین مزدک نداشته و کتابی مشتمل بر پند و اندرز بوده است. ۳. *خدای نامه* که درباره سیره پادشاهان ایران پیش از اسلام بوده است (نک، زریاب خوبی، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ۴/۶۷۸-۶۷۹). مورخان مسلمان از قبیل مسعودی، حمزه اصفهانی، ثعالبی در نگارش تاریخ ایران پیش از اسلام از ترجمه عربی این کتاب استفاده فراوان کرده اند. بخشهایی از این کتاب را نیز در *عیون الاخبار و نهایه الارب* می توان یافت. ۴. *الادب الکبیر و الادب الصغیر* که در رسائل البلغاء به کوشش محمد کردعلی (قاهره، ۱۹۱۳م) و نیز به کوشش احمد زکی پاشا (قاهره، ۱۹۱۱م) منتشر شده است.

از دیگر مترجمان معروف *جبله بن سالم*، محمد بن *جهم برمکی*، *زادویه بن شاهویه اصفهانی*، محمد بن *بهرام اصفهانی*، *عمر بن فرخان*، *عبدالله بن هلال اهوازی*، *بهرام بن مردان شاه*، *حسن بن سهل*، *احمد بن یحیی بلاذری* که کتاب *عهد اردشیر* را به صورت منظوم به عربی ترجمه کرد (نک، *یاقوت* ۵/۸۹، ۱۰۰) و *إسحاق بن یزید مترجم سیره الفرس* معروف به *اختیار نامه* (؟) را می توان نام برد (ابن ندیم، ۳۴۱). برخی از کتابهای کهن ایرانی را که به عربی ترجمه شده اند، ابن ندیم چنین برشمرده است: کتاب *هزارداستان*، کتاب *خرس و روباه*، کتاب *روزبه یتیم*، کتاب *مسک زنانه و شاه زنان*، کتاب *نمرود*، کتاب *رستم و اسفندیار* ترجمه *جبله بن سالم*، کتاب *بهرام چوبین* ترجمه *جبله بن سالم*، کتاب *شهرزاد با ابرویز*، کتاب *کارنامه فی سیره انوشیروان*، کتاب

تاج یا تاج نامه، کتاب دارا وبت زرین ، کتاب آیین نامه ، کتاب خدای نامه، کتاب بهرام و نرسی و نیز کتاب انوشروان (ص ۴۲۴) .

بنابراین با تلاش موالی و دانشمندان ایرانی تبار و حمایت خاندانهای ایرانی از اواسط سده ۲ق نهضت علمی - فرهنگی بزرگی در عراق پدید آمد که باعث برآمدن و شکوفایی تمدن و فرهنگ شکوهمند اسلامی شد و گر چه بعدها دانشمندان مسلمان از همه ملتها و نژادها در استمرار و اعتلای آن سهیم بودند ، اما بی تردید سهم ایرانیان به عنوان پایه گذار این تمدن از دیگران بسی بیشتر بود .

دانشمندان ایرانی با همه این خدمات علمی و تالیفات ارزنده و اعتلابخشیدن به فرهنگ ، زبان و ادبیات عرب ، نه تنها از سوی عربها پاداشی نیافتند که همه را سرانجام با اتهاماتی از قبیل زندقه ، کفر و الحاد یا روانه زندان کردند و یا ناجوانمردانه به کام مرگ سپردند .

عبدالحمید کاتب از موالی ایرانی و کاتب مروان آخرین خلیفه اموی و بنیانگذار نثر عربی را پس از شکنجه و اذیت و آزار بسیار به قتل رساندند (جهشیاری ، ۷۹) . ابن مقفع که با ترجمه آثار پهلوی به عربی بزرگترین خدمت فرهنگی را به عربها کرد ، سرانجام مثله اش کردند و دست و پایش را بریده در جلو چشمانش در تنور انداختند (جهشیاری ، ۷۲-۷۳ ؛ بلاذری ، ۲۲۲/۳) . ابومسلم خراسانی که خلافت را بی منت و دودستی تقدیم عباسیان کرد ، در دربار منصور عباسی خفه اش ساختند (جهشیاری ، ۷۶-۷۷ ؛ طبری ، ۴۸۷/۷) . ابن سکیت راوی و لغوی اهوازی که در تدوین روایات عربی نقش موثری داشت ، و بسیاری از دیوانهای شاعران دوره جاهلی و اسلامی را گردآوری کرده بود ، زبان از حلقومش بیرون کشیدند (ابن خلکان ، ۴۰۱/۶ ؛ سیوطی ، ۳۹۴/۲) . بشار بن برد که منشأ نوگرایی در شعر عربی بود ، در دجله خفه اش ساختند (ابن معتر ، ۲۴-۲۵ ؛ ابن قتیبه ، ۴۷۹) حماد عجرد شاعر ایرانی تبار که از شاعران و دبیران دربار عباسی و از دوستان ابن مقفع بود ، به قتلش رساندند (جهشیاری ، ۱۰۹) . از همه مهمتر برمکیان که پایه های خلافت عباسی را استحکام بخشیدند ، یک شبه و در اقدامی غیرمنتظرانه همه را برانداختند . نخست جعفر برمکی را به قتل رسانده ، پیکرش را بر پل بغداد بیاویختند (نک ، طبری ، ۲۹۴/۸ - ۲۹۵ ؛ ابن خلکان ، ۳۳۶/۱ - ۳۳۷) . سپس یحیی برمکی و فضل و دیگر افراد خاندان برمکی را به زندان افکندند (نک ، طبری ، ۲۹۶/۸ ؛ جهشیاری ، ۲۴۵ ؛ ابن معتر ، ۲۵۸) .

پس از زوال برامکه و از بین رفتن اقتدار ایرانیان در دربار خلافت ، اتراک جای ایرانیان را گرفتند و تمام امور به دست ایشان افتاد . به گفته جاحظ ترکها بر خلاف ایرانیان قومی به دور از فرهنگ و تمدن و صناعت و زراعت و تجارت بودند . زندگی بدوی داشتند و در بیابانها و خیمه ها زندگی می

کردند و جز قتل و غارت و تجاوز چیزی نمی شناختند (۱۰۵/۲؛ شوقی ضیف ، العصر العباسی الثانی ، ۱۱) . در آغاز به عنوان جنگجویان و سربازان مزدور به خدمت دستگاه خلافت درآمدند تا اینکه معتصم عباسی راه ورود ایشان را به مناصب اداری و نظامی باز کرد و به تدریج آنان جای پای خود را در دربار استحکام بخشیدند و چندی نگذشت که تمام امور خلافت را در قبضه خود گرفتند و خلفای عباسی را بازپچه خود قرار دادند . از آن پس بغداد به سبب حضور اتراک که با علم و فرهنگ و هنر بیگانه بودند ، رفته رفته جایگاه علمی و فرهنگی خود را از دست داد و دوران شکوفایی و درخشش آن بسرآمد . از سوی دیگر مراکز علمی و فرهنگی ایران رو به گسترش نهاد و علما ، ادبا و دانشمندان از نقاط مختلف به شهرهایی همچون اصفهان ، ری ، نیشابور ، اهواز ، فارس ، سمرقند و بخارا سرازیر شده ، مراکز و مجامع علمی و ادبی را رونق بخشیدند و طولی نکشید که این شهرها در تولید علم و ادب و شعر و فرهنگ جای بغداد و بصره و کوفه را گرفتند و ادیبان و نویسندگانی همچون ابوحیان توحیدی ، حمزه اصفهانی ، ابو هلال عسکری ، ابوبکر خوارزمی ، ثعالبی ، صاحب بن عباد ، بدیع الزمان همدانی و دانشمندی همچون ابن سینا ، ابوریحان بیرونی ، زکریای رازی ، که همه از چهره های تابناک علم و ادب و فرهنگ در سده های ۳ و ۴ق به شمار می روند ، سربرآوردند .

نتیجه : در سده نخست اسلامی و به ویژه در دوران خلافت امویان به سبب افکار و عقاید واپس گرایانه و نژاد پرستانه و تلاش برای بازگشت به آیین های کهن جاهلی که اسلام به معارضه با آنها برخاسته بود ، و نیز به سبب کشمکشها و شورشهایی که در نقاط مختلف علیه خلافت امویان بر پا می شد ، زمینه برای رشد و شکوفایی هیچیک از دانشها فراهم نیامد . از اواسط سده ۲ق که ایرانیان و به ویژه موالی در دربار خلافت عباسی جای پای باز کردند ، با تکیه بر پیشینه فرهنگی خود علاوه بر حضور در صحنه های سیاسی در زمینه های علمی و ادبی و تاسیس مراکز فرهنگی و ترجمه آثار ادبی و علمی منشأ خدمات فراوانی شدند که تلاش آنان منجر به ظهور هزاران کتاب و رساله و مجموعه های شعری و ادبی و لغوی و نهایتاً برآمدن نهضتی علمی در عراق شد که دستاورد بزرگی برای تمدن شکوهمند اسلامی به همراه داشت . پس از کنار گذاشتن خاندانهای ایرانی و دور کردن آنان از صحنه های سیاسی اتراک که به علم و دانش و فرهنگ اعتنایی نداشتند ، جای آنان را در دربار خلافت عباسی گرفتند و از آن پس بغداد و مراکز علمی و فرهنگی آن از رونق افتاد و شهرهای ایران به تدریج خاستگاه شعر و ادب و فرهنگ و کعبه آمال ادیبان ، شاعران و دانشمندان شده ، جای بغداد و بصره و کوفه را گرفتند .

- ۱- ابشهی، محمد. (۱۹۸۶). *المستطرف فی کل فن مستطرف*، به کوشش مفید محمد قمیحه. بیروت.
- ۲- امین، احمد. (۱۹۴۵). *فجر الاسلام*. قاهره.
- ۳- ابن اثیر، محمد. (۱۴۱۵ق/۱۹۹۵). *الکامل فی التاریخ*، به کوشش ابوالفداء عبدالله القاضی. بیروت.
- ۴- ابن جزری، محمد. (۱۳۵۱ق/۱۹۳۲). *غایة النهایة*. به کوشش برگشترسر، قاهره.
- ۵- ابن خلکان. (۱۹۸۴). *وفیات الاعیان*، به کوشش احسان عباس، بیروت.
- ۶- ابن خلدون، عبدالرحمان. *تاریخ*، بیروت: دارالعلم للجميع.
- ۷- ابن سلام، محمد. *طبقات فحول الشعراء*، به کوشش محمود محمد شاکر. جدة: دار المدنی.
- ۸- ابن قتیبہ، عبدالله. (۱۹۰۲). *الشعر و الشعراء*، لیدن.
- ۹- ابن معنز، عبدالله. (۱۳۷۵ق/۱۹۵۶). *طبقات الشعراء*، به کوشش عبدالستار احمد فراج، قاهره.
- ۱۰- ابن ندیم، محمد. (۱۳۹۸ق/۱۹۷۸). *الفهرست*، بیروت.
- ۱۱- ابوحنیفه، دینوری. (۱۹۶۰). *الاخبار الطوال*، به کوشش عبدالمنعم عامر، قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
- ۱۲- ابوالفرج اصفهانی. (۱۴۰۷ق/۱۹۸۶). *الاجانی*، به کوشش سمیر جابر، بیروت.
- ۱۳- پاکتچی، احمد. (۱۳۷۳). «ابوعمر و بن علاء»، تهران: دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۴- بلاذری، احمد. (۱۳۹۸ق/۱۹۷۸). *انساب الاشراف*، به کوشش عبدالعزيز دوری، بیروت.
- ۱۵- همو. (۱۴۰۳). *فتوح البلدان*، به کوشش رضوان محمد رضوان، بیروت.
- ۱۶- بیرونی، ابوریحان. (بی تا). *الآثار الباقیه*، به کوشش پرویز اذکایی، تهران.
- ۱۷- ثعالبی، عبدالملک. (۱۴۰۳ق/۱۹۸۳). *یتیمة الدهر*، به کوشش مفید محمد قمیحه، بیروت.
- ۱۸- جاحظ، عمرو بن بحر. (۱۳۵۱ق/۱۹۶۹). *البيان والتبيين*، به کوشش حسن سندوی، قاهره.
- ۱۹- جهشیاری، محمد بن عبدوس. (۱۳۵۷ق/۱۹۳۸). *الوزراء و الكتاب*، قاهره.
- ۲۰- حصری، ابراهیم. (۱۳۷۲ق/۱۹۵۳). *زهر الادب و ثمر الادب*، به کوشش علی محمد بجاوی قاهره.
- ۲۱- خطیب بغدادی، احمد. (۱۳۴۹ق/۱۹۳۱). *تاریخ بغداد*، قاهره.
- ۲۲- خلیفة بن خیاط. (۱۳۹۷ق). *تاریخ*، به کوشش اکرم ضیاء عمری، دمشق/بیروت.
- ۲۳- زریاب خویی، عباس. (۱۳۷۰). «ابن مقفع». تهران: دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ۲۴- زیدان، جرجی. (۱۹۱۰). *تاریخ التمدن الاسلامی*، قاهره.
- ۲۵- سجادی، صادق. (۱۳۸۳). تهران: دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

- ۲۶- سیوطی ، عبدالرحمان.(۱۳۸۴ق /۱۹۶۵). *بغية الوعاة* ، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم ، قاهره.
- ۲۷- شفا ، شجاع الدين.(۱۳۸۵). *ايران در اسپانيا* ، ترجمه مهدي سمسار ، تهران : نشر گسترده.
- ۲۸- صولی ، ابوبکر.(۱۴۱۵ق/۱۹۹۴). *ادب الكاتب* ، به كوشش احمد حسن بسج ، بيروت.
- ۲۹- ضيف شوقى.(۱۹۸۵). *العصر العباسى الثانى* ، قاهره.
- ۳۰- طبرسى ، فضل.(۱۴۱۵). *مجمع البيان* ، بيروت.
- ۳۱- طبرى ، محمد بن جرير.(۱۳۸۷ق/۱۹۶۷) *تاريخ الامم والملوك* ، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم ، قاهره.
- ۳۲- على ، جواد.(۱۹۷۲). *المفصل فى تاريخ قبل الاسلام* ، بيروت.
- ۳۳- قفطى ، على.(۱۳۶۹ق/۱۹۵۰). *انباہ الرواه* ، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم ، قاهره.
- ۳۴- هداره، مصطفى.(۱۴۰۸ق/۱۹۸۸). *اتجاهات الشعر العربى فى القرن الثانى الهجرى* ، بيروت.
- ۳۵- ياقوت حموى.(۱۳۵۷ق/۱۹۳۸). *معجم الادباء* ، به كوشش مارگليوت ، قاهره.
- ۳۶- يعقوبى ، احمد. *تاريخ يعقوبى* ، بيروت : دارصادر.

۳۷- Gibb ,H.A.R.,(۱۹۶۳). *Arabic Literature* ,Oxford.

۳۸- iet ,G.,(۱۹۶۶). *Introduction a la litterature arabe* , Paris.